

انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی

مسعود دلاویز^۱

چکیده

شاخص‌های فرهنگی هر سرزمین و نمونه‌های آن یکی از عناصر مهم ادبیات و به‌ویژه شعر به‌شمار می‌رود. به تعبیر دیگر مطالعهٔ چنین عناصری در حوزهٔ ادبیات تحقیقی در بن‌مایه‌ها و درون‌مایه‌های ملت و تاریخ آن‌ها در زمینه‌های گوناگون می‌باشد که در جای خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به طوری که پرده از اندیشه، باور و فرهنگ حاکم بر دوران برمی‌دارد. حال اگر این موارد با بیان و تعبیر زیبای شاعرانه همراه شود می‌تواند به ما در تقویت و نگهداری چنین پشتوانه‌های با ارزشی کمک شایانی کند. عارف قزوینی از جمله شاعران ردیف اول شعر مشروطیت است که در زمینهٔ شعر و ترانه‌های ملی و میهنی به عنوان شاعر ممتاز دوران خود شناخته می‌شود. در این مقاله نگارنده بر آن است که ریشه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی را در سروده‌های عارف در زمینه‌های ایران‌دوستی، زبان، تاریخ، اساطیر و دیگر شاخص‌های فرهنگی مورد کندوکاو قرار دهد و این برداشت حاصل می‌شود که او به دنبال یافتن ایرانی بر اساس الگوهای وطنی بود. هر یک از این بخش‌ها اجزای مهم و سازندهٔ ملیت و هویت هر کشوری را تشکیل می‌دهند؛ به گونه‌ای که باحذف هر یک، یکی از پایه‌های ملی نیز از بین خواهد رفت.

کلیدواژه‌ها: عارف قزوینی، فرهنگ، زبان، تاریخ، ایران‌دوستی، اساطیر ایرانی

۱. دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ وصول: ۹۴/۱۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۴/۰۱

مقدمه

فرهنگ و تمدن هر کشوری اساس و بن‌مایهٔ هویت آن کشور و سرزمین است. شناخت ریشه‌های فرهنگ و تمدن - که مجموعه‌ای از زبان، آداب و رسوم، نمادهای اساطیری و دینی و داستان‌های تاریخی و قومی و ملی را دربرمی‌گیرد - و از قداست و ارزش خاصی برخوردار است - برای هر انسان نیازی طبیعی و برای شاعران و روشنفکران هر جامعه نیازی مبرم و اساسی است و این مختص دوره‌ای خاص نیست و فرایندی ناخودآگاه است که در طول تاریخ فرهنگ و شعر فارسی در جای‌جای آثار شاعران و نویسندگان انعکاس یافته و می‌یابد. البته از دیرباز مردم صاحب تمدن‌های درخشان، ناخودآگاه، با کشش و علاقه ذاتی به هویت ملی و فرهنگی خود، به آن مباهات ورزیده، موجبات اعتماد به نفس خود را در رویارویی با بیگانگان هرچه بیشتر فراهم نموده‌اند. چنان‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهد؛ ایرانیان با یک تمدن شکوهمند و دامنه‌دار در بستر و گسترهٔ زمان، حفظ هویت ملی خود و عناصر تنیده در آن را چه با انگیزه‌های سیاسی و چه فارغ از اهداف خواسته‌های سیاسی برای تقویت خودباوری و استحکام پیوند نیروهای درونی لازم و ضروری می‌دانستند؛ به‌خصوص زمانی که بیم تجاوز بیگانگان را به حریم خود احساس می‌کردند و این موضوع امری کاملاً طبیعی است. اگرچه سابقهٔ نفوذ و رسوخ به اعماق فرهنگی ایران به قرن سوم و چهارم و دورهٔ ساخت و پرداخت حماسه‌های ملی و پس از آن به جریان تاریخ‌نویسی دورهٔ ایلخانان برمی‌گردد، ولی در واقع می‌توان گفت که سابقه شکل‌گیری سازماندهی شدهٔ چنین نگرش و بینشی به هویت و فرهنگ ایرانی در یک کنش رنسانسی به دورهٔ مشروطه می‌رسد. گسترش روزافزون مبادلات فرهنگی و دغدغه‌های پرشور و گرم مشروطه در عرصهٔ بیکارهای سیاسی و اجتماعی سبب شد که جامعهٔ ایرانی با انبوهی از مسایل فرهنگی و اجتماعی مواجه شود که مقوله هویت فرهنگی و ملی را با چالش همراه ساخت و در نتیجهٔ آن فعالیت‌های فرهنگی از جمله تکوین مؤلفه‌های تمدن و فرهنگ ایرانی و تقویت آن‌ها امری حیاتی به‌شمار آمد. در واقع می‌توان رویکرد به حفظ فرهنگ بومی و ملی را بازتابی از برخورد ایرانیان به طور عام و روشنفکران به طور خاص عصر مشروطه با فرهنگ و تمدن غرب دانست. در پرتو چنین برخوردی بود که بسیاری از

روشنفکران آن عصر با تأکید بر پشتوانه‌های فرهنگی و ملی و نیز به خدمت گرفتن علم و تکنیک غرب، هم درصدد حفظ هویت فرهنگی و هم خواهان استقلال و عظمت ایران بودند. بر اساس چنین دیدگاهی بود که هر شاعری برای سرودن شعر، علاوه بر به‌کارگیری زبان ملی، تصویرهای هنری را از فرهنگ، دین، آداب و رسوم و یا گذشته‌های تاریخی و اسطوره‌ای خود به وام می‌گرفت و مفاهیم شعری خود را در قالب آن‌ها مطرح می‌کرد. بر همین اساس شعر و ترانه‌های عارف قزوینی را می‌توان از متونی دانست که عناصر فرهنگ و تمدن ایرانی در آن جلوه ویژه‌ای دارند و قابل بررسی هستند؛ عناصری که در زمینه‌های گوناگون از جغرافیا گرفته تا تاریخ و اساطیر و زبان و مذهب، مایه‌های قوی شعر او را تشکیل می‌دهند.

بیان مسئله و پیشینه تحقیق

شاخص فرهنگ و تمدن هر سرزمین و نمونه‌های آن یکی از عناصر مهم ادبیات و به‌ویژه شعر به‌شمار می‌رود. به تعبیر دیگر مطالعه چنین عناصری در حوزه ادبیات، تحقیقی در بن‌مایه‌ها و درون‌مایه‌های ملت و تاریخ آن‌ها در زمینه‌های گوناگون است که در جای خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به طوری که پرده از اندیشه، باور و فرهنگ حاکم بر دوران برمی‌دارد. حال اگر این موارد با بیان و تعبیر زیبای شاعرانه همراه شود می‌تواند به ما در تقویت و نگه‌داری چنین پشتوانه‌های با ارزشی کمک شایانی کند. عارف قزوینی از جمله شاعران شعر مشروطیت است که در زمینه شعر و ترانه‌های ملی و میهنی شناخته شده است. در این مقاله نگارنده بر آن است که ریشه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی را در سروده‌های عارف در زمینه‌های ایران‌دوستی، زبان، تاریخ، اساطیر و دیگر شاخص‌های فرهنگ مورد کندوکاو قرار دهد و به بحث همراه با مثال درباره هر یک پردازد. هر یک از این بخش‌ها اجزای مهم و سازنده ملیت و هویت هر کشوری را تشکیل می‌دهند؛ به گونه‌ای که با حذف هر یک، یکی از پایه‌های ملی نیز از بین خواهد رفت.

درباره پیشینه تحقیق می‌توان خاطر نشان کرد که مقالات و نوشته‌هایی که درباره عارف و شعر او نوشته شده است، به طور روشن‌مند در همه آن‌ها به جنبه ناسیونالیسم و رویکرد اساطیری شعر او توجه و پرداخته شده؛ یعنی بینشی باستان‌گرایانه با تأکید بر

بن‌مایه‌های اساطیری بر بیشتر آن‌ها حاکم است و به دیگر مؤلفه‌های فرهنگ همچون زبان، تاریخ، دین، موسیقی و معماری که در شعرش چشمگیر است، توجه نشده است.

اهداف و ضرورت‌ها

به طور کلی هدف پژوهش حاضر یافتن ریشه‌ها و نشانه‌های فرهنگی، تمدنی و هویتی ایرانی در شعر عارف قزوینی است که یکی از شاعران ممتاز مشروطه است. مؤلفه‌هایی که هر کدام از عناصر زیرساختی و تبارشناسی سرزمین و مردم ایران را تشکیل می‌دهند. بنابراین هر تحقیقی در این زمینه یا مواردی از این دست می‌تواند به مثابه نوعی "فرهنگ‌شناسی" تلقی شود. یافته‌های این تحقیق، بیان‌گر این واقعیت است که دل‌بستگی به این پشتوانه‌های فرهنگی و مدنیتی ذهن او را از مضامین، مفاهیم و مصادیق قدیمی و اصیل انباشته و به هنگام حلول الاهی شعر با آن درآمیخته و در زبانی ویژه و معناگرا تجلی پیدا کرده است.

پیش از ورود به بحث اصلی باید گفت که در کتب لغت "فرهنگ" را به معنای علم، دانش، عقل، ادب، بزرگی و سنجیدگی معنا کرده‌اند که این معانی در واقع همه مزایای انسانی را دربرمی‌گیرد. گستردگی معانی فرهنگ موجب شده است که برخی محققان، داشتن فرهنگ را در معنای وسیع به جامعه نسبت دهند و به ارتباط تنگاتنگ آن با جامعه تأکید کنند. از طرفی نیز باید گفت که فرهنگ در معنای وسیع خود شامل علم نیز هست و به نوعی علم و دانش را می‌توان یکی از شاخه‌های آن دانست و باید توجه کرد که سازنده اصلی تمدن، علم انسان‌هاست؛ چرا که تمدن یا شهرنشینی فقط به معنای گرد آمدن یک عده انسان در یک مکان نیست؛ زیرا قبایل وحشی هم که دور از تمدن و فرهنگ خوانده می‌شوند، به هر صورت و حال در یک مکان دور هم جمع می‌شوند و زندگی می‌کنند اما علم و دانش و فرهنگ بر زندگی آن‌ها مسلط نیست. بنابراین باید گفت که فرهنگ و تمدن یک ملت انفکاک‌پذیر و قابل تجزیه نیست، زیرا برگرفته از روح و معنویت یک ملت است و در این میان عوامل گوناگون فرهنگ و تمدن با هم رشد می‌کنند. مصادیق فرهنگی را می‌توان در ادبیات، موسیقی، معماری و تفکرات یک ملت جستجو کرد.

بحث و بررسی الف) ایران دوستی

آشوری در تعریف ناسیونالیسم در «دانش‌نامهٔ سیاسی» می‌نویسد: «ناسیونالیسم یا ملت‌باوری نوعی آگاهی جمعی است، یعنی آگاهی به تعلق به ملت. این آگاهی را «آگاهی ملی» می‌خوانند، آگاهی ملی اغلب پدیدآورندهٔ حس وفاداری و شور دلبستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهندهٔ ملت (نژاد، زبان، ادبیات، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به طور کلی فرهنگ) است و گاه موجب بزرگداشت مبالغه‌آمیز از آن‌ها می‌شود» (آشوری، ۱۳۷۸: ۳۱۹). وطن‌گرایی و ایران‌مداری به عنوان یک پدیدهٔ سیاسی تاریخی از مؤلفه‌های تجلی اندیشهٔ غرب در دورهٔ مشروطه و به تعبیری فصل مشترک شعر مشروطه است. با وجود آن‌که «وطن دوستی» در جامعهٔ ایرانی و در تاریخ ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، اما در شعر مشروطه کاربرد خاص یافته، و به عنوان یک شعار سیاسی درآمده و با تعابیر متفاوت در حوزهٔ شعر جای گرفته است. این اصطلاح که از مفهوم ملت در مقابل حکومت در دورهٔ مشروطه استخراج می‌شود بیشتر بر یک بنیاد فلسفی متکی است و نتیجه تفکر رئالیستی و اومانیستی بر پایهٔ عقل‌گرایی و آزادی انسان است. باید گفت که این اندیشهٔ ملی‌گرایی که ملت و وطن را در بطن خود نهفته دارد، دستاورد سال‌ها نظوروری اندیشه‌وران پیشامشروطه در باب تشخیص حدود ملیت و هویت ایرانی در زمان مکان است که با شعر مشروطه مقبولیتی عام می‌یابد و دواوین شاعران این دوره را از حضور خویش می‌آکند تا واقعیت وجودی‌اش را به صحنه بگذارد. در واقع «اگر این صبیغهٔ وطن دوستی و ناسیونالیسم را که اصولاً در ارتباط تنگاتنگ با مبارزات ضد استعماری شکل گرفته و محصول شرایط استعماری قرن نوزدهم بوده است، بخواهیم از ادب مشروطه بزداییم، از شعر و ادب راستین مشروطه چیز شکوهمندی باقی نخواهد ماند.» (آجودانی، ۱۳۹۳: ۱۷۲) به طور کلی عشق به وطن و ابراز علاقه و دلبستگی به وطن در یک معنا موضوع جدیدی نیست، اما میهن دوستی و وطن پرستی به معنای معاصر و امروزین آن چیزی است که بیشتر بعد از انقلاب کبیر فرانسه در افواه مردمان شایع گردیده است (شمس‌انگرودی، ۱۳۷۹: ۱۲۷) و ساز و کار روشنفکران مشروطه طلب برای مقابله با استعمار بود.

عارف قزوینی از شاعران برجسته دوره مشروطیت است که با تلقی روشنی که از وطن ایرانی داشت، حس ایران‌دوستی از خلال تک‌تک ابیات و اشعار او آشکار است. در واقع سرایش اشعار ملی و میهنی زمانی در اندیشه او نضج می‌گیرد که به قول خودش «از هر ده هزار ایرانی یک تن نمی‌دانست وطن یعنی چه؟» (سپانلو، ۱۳۹۰: ۲۹۵) می‌دانیم که «صدای اصلی مشروطیت، بیشتر یا میهن‌پرستی است یا انتقاد اجتماعی» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۴) که هدف آن برانگیختن احساسات ملی و میهنی است و او نیز چون دیگر شاعران آن دوره شعر را وسیله‌ای برای بیان افکار سیاسی و اجتماعی و تهییج مردم می‌داند و آن را چون حربه‌ای برای انتقاد از معایب و مفاسد ملی به کار می‌برد و به نوعی شعر را با چاشنی تعبیر و لحن حماسی و رزمی می‌آراید. به سخنی دیگر نوعی فکر حماسی و ملی، فخر به گذشته و بیان افتخارات گذشته ایران، مایه غرور شاعر می‌شود. به سخنی دیگر وطن‌ستایی عارف و ناسیونالیسم او غالباً صبغه‌ای مثبت و فرهنگی دارد. در واقع، او نیز همچون اغلب شاعران و نویسندگان عصر خود، در پی آن است که مردم را از ریشه‌های تاریخی و ملی حیات جمعی خودشان آگاه کند و از این که مملکت ایران تاریخ عمومی خود را به طوری که لازم است وقایه نکرده اظهار تأسف می‌کند.

در مجموع در اشعار او یکصد و هجده بار واژه ایران و ایرانی و چهل و یک بار واژه وطن به کار رفته است؛ از جمله در غزلی با مطلع و ردیف «ایران»:

به مرگ راضیم از وضع نامنظم ایران زپافکننده مرا سخت غصه و غم ایران
(عارف قزوینی، ۱۳۹۰: ۱۲۱)

که وضع نامنظم ایران دوره مشروطه را به تصویر می‌کشد ولی همچنان امیدوار به بهبود وضعیت است. او همچنین در غزل دیگر از شکوه و بزرگی ایرانی یاد می‌کند:

بزرگی است و شرافت مرام ایرانی که باد باده عزت به جام ایرانی
به احترام سخن گو، مگر نمی‌بینی نگاه داشت جهان احترام ایرانی
(همان: ۲۲۳)

نکته این که عارف با حرارت خاصی از وطنش یاد می‌کند و اگرچه «جز هیجان عاطفی و عشق خالصانه به وطن هیچ‌گونه دست‌مایه معرفتی و شناختی نسبت به سیاست و تاریخ و مسایل ایران و جهان نداشته و احساسات میهنی و عواطف او محض بوده است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۹۱) اما شور انقلاب و شیفتگی نسبت به ایران تا واپسین لحظات

زندگی او را آرام نمی‌گذارد. او همچنین در اشعار خویش از بیست و شش شهر یا منطقه ایران از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب همچون رشت، خراسان، خوزستان، تبریز، کرمان، فارس و دیگر نقاط ایران یاد می‌کند که نشان از بار معنایی ایران‌پرستی حاکم بر اشعار و همچنین تأکیدی بر بُعد سرزمینی هویت ایرانی نمایان یافته در اشعار اوست. با این تفکر است که همه جای ایران را وطن خود می‌دانست و هم از این رو بود که هرگز در عمر خود درصدد آن نیامد تا خانه‌ای برای خویش تدارک بیند و آرزو داشت که همه این مملکت پهناور آباد شود. او به تصریح خود، همه چیز این وطن را دوست داشت، عشق به وطن را برترین دلبستگی می‌شمرد. شاید یکی از علل بنیادین رویکرد به چنین دیدگاهی در شعر عارف، تهاجمات نیروی بیگانه به این سرزمین بود که برای حراست از آن، وطن دغدغه اصلی او و دیگر گویندگان و نویسندگان مشروطه بود.

به طور کلی آنچه که از مفهوم وطن و ناسیونالیسم در شعر عارف می‌بینیم از نوع خالص ایرانی است که در سروده‌هایش گاه با نوعی شووینیزم و تحقیر سایر ملل و اقوام روبه‌رو می‌شویم. تصویری که او از وطن دارد همانند تصور عشقی مبتنی بر وطن، مجرد از رنگ و بوی اسلامی است؛ اگرچه در بعضی از اشعارش رگه‌ها و نشانه‌هایی از اسلام دیده می‌شود و این برداشت می‌شود که در پی ترسیم وطن در معنای ایرانی-اسلامی است، اما گفتمان اصلی حاکم بر شعر او بر معنا و مفهوم صرفاً ایرانی قرار دارد که از این جهت با دیدگاه شاعرانی چون ادیب، بهار و نسیم شمال متفاوت است.

ب) زبان فارسی

زبان فارسی زبان ملی و رسمی ایران که هم‌اکنون در بخش‌های زیادی از ایران بدان گفتگو می‌شود، به عنوان یادگار و میراثی از روزگاران گذشته است. این زبان که دنباله طبیعی زبان فارسی میانه و باستان است در طول حیات خویش تحول و دگرگونی‌های را پشت سر گذاشته که در برخی از این دوره‌ها همچون خلافت طویل عباسی - که دوره رواج زبان عربی و افتخار به نگارش و دانستن آن زبان بود- به شدت مورد آسیب قرار گرفت؛ اما در هر زمان متفکران و نویسندگان، با نگارش آثار مهم خویش و حکومت‌های بزرگ و کوچک ایرانی با حمایت خویش در جهت حفظ و اعتلای آن که عاملی مهم در

نگاهداشت وحدت ملی به‌شمار می‌رفت، کوشیده‌اند. در واقع زبان فارسی و ادبیات آن به همراه عناصر فرهنگ ایرانی، در مقاطعی از تاریخ خویش به ویژه در دوران پس از ورود اسلام به حوزه ایران، به رغم تضاد منافع اقتصادی، سیاسی و مرزهای مشخص ملی با دیگر مناطق، از مؤلفه‌های همیشگی فرهنگ و اقوام ساکن این سرزمین به‌شمار می‌رفت. (ثلاثی، ۱۳۸۰: ۱۳)

عارف در غزل «ستایش تبریز» زبان فارسی را زبانی از جنس زبان حافظ و سعدی در قلمرو زردشت می‌داند و با احساسی که زیرساختی نژادپرستانه دارد تا خردمندان، زبان ترکی را زبانی خودی نمی‌پندارد. (عارف قزوینی، ۱۳۹۰: ۲۰۵) گرچه عارف در مورد زبان‌ها و لهجه‌های دیگر سخنی نمی‌گوید و اگر هم می‌گوید بسیار کم است، با این حال می‌توان به جایگاه پراهمیت زبان فارسی در اندیشه وی پی‌برد. باید گفت که ساختار کلی شعر عارف بر پایه زبان فارسی است اما در اشعار او واژگان و ترکیباتی عربی، کامل و یا به‌طور شکسته می‌بینیم که به آگاهی نسبی او از زبان عربی - در دوره نوجوانی - و همچنین به فحوای کلام و مقتضای سخن برمی‌گردد:

چه خوش بست پیمان به هذالسنه که همکار و همگام آنان شود
(همان: ۱۰۵)

ای برخلاف علم و ادب همچو بولهب گشتم زدست جهل تو حماله‌الحطب
(همان: ۱۵۷)

شد سرد آتش دل و خشکید آب چشم ای آه آخر از تو ستمداد می‌کنم
(همان: ۱۰۶)

پنجه توانایی گر مدد کند روزی بشکنم من از بازو پنجه ستمدادی
(همان: ۸۱)

او حتی از گفتن واژگان فرنگی در شعر خود ابایی ندارد و پاره‌ای از این واژگان را همچون کابینه، فراکسیون، کمیسیون، دموکرات، پلتیک و غیره با توجه به معنای سیاسی نهفته در آن‌ها به‌کار می‌برد.

عارف از حزب دموکرات خلاصی چون مور مطلب، زآن که خلاصی تو اندر لگن است
(همان: ۱۲۰)

به مجلس آمد یار از فراکسیون، عجب آنک به هیچ کار به جز قتل من اراده نکرد
(همان: ۹۴)

کاش کابینه زلفت شود از شانه پریش

کو پریشانی ما جمله مهیا دارد

(همان: ۱۷۶)

نکته قابل ذکر در مورد عارف و زبان شعری وی این‌که علی‌رغم بی‌میلی ظاهری او به زبان ترکی، در بیکره کلی شعرش واژگانی ترکی مانند یرغو، سوقات، قشون، چپاول، چماق و امثالهم توانسته‌اند جایی برای خود دست‌وپا کنند.

سفیری که مانع ز یرغوی توست نه خود عاشق چشم و ابروی توست
(همان: ۲۳۰)

راه‌آورد سسندج بر یاران برمش از تو این تحفه به سوقات فلفلح‌لح
(همان: ۱۱۶)

آنچه در این‌جا قابل ذکر است این‌که شاید بتوان تأکید عارف قزوینی بر زبان فارسی پاک و خالی از واژگان و ترکیبات عربی و بیگانه و بی‌میلی وی به زبان ترکی را ادامه تفکر سرهنویسی نویسندگان و روشنفکران ایرانی ناشی از رواج ناسیونالیسم در قرن سیزدهم دانست که به تدریج دامنه گرفت و موج تازه‌ای را در حوزه‌ها و حلقه‌های تفکر و سیاست برانگیخت. در واقع سرهنویسی را می‌توان تفکری برخاسته از دل ناسیونالیسم به شمار آورد که با کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقا خان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طالبوف پرورش و پرداخته شده بود و به دنبال آن در اشعار کسانی چون عارف قزوینی به شکلی فریادگونه خود را نشان می‌داد.

پ) تاریخ ایران

تاریخ اساساً در شخصیت بخشیدن به مفهوم ملیت و بن‌مایه‌های آن موثر است. بیشتر تاریخ‌نگاران کوشش کرده‌اند که باورها و افتخارات قومی و ملی خود را به نسل‌های آینده منتقل کنند و از این راه در ساختن شناسنامه ملی آن‌ها تاثیر گذار باشند. منظور از تاریخ و بعد تاریخی، آگاهی مشترک افراد جامعه از گذشته تاریخی و احساس دل‌بستگی به آن و نوعی «هم‌تاریخی‌پنداری» است (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۵۵) و این برگرفته از «احساسی تاریخی است که ادراکی را دربرمی‌گیرد که فقط از گذشتگی گذشته نیست بلکه از حضور آن است.» (یوسفی، ۱۳۹۲: ۳۹۱) از موضوعات اساسی بدنه شعر مشروطه و به طور کلی

ادبیات مشروطه که از آن برای تهییج و برانگیختن مردم بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی بهره گرفته می‌شد، تاریخ و گذشته ایران - چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام - و بیان افتخارات در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، دینی و نظامی و مقایسه نکتت ملت و مملکت عهد قاجار با عزت و عظمت پیشینیان است. گزینش چنین درون‌مایه‌ای در سروده‌های شاعران آن دوره بر اساس یک سنت ریشه‌دار تاریخی به قهرمان‌خواهی و منجی‌گرایی ساری و جاری در ذهن و مرام ایرانیان برمی‌گردد که ناشی از خستگی از فضای هرج و مرج و ناکامی در دستیابی به اهداف مشروطه بود. (گودرزی، ۱۳۱۶: ۹۷) در واقع آن‌ها تصویر قهرمان دوران خود را در شخصیت‌های پیروز تاریخی گذشته جستجو می‌کردند و بر این اساس «تاریخ را به روایت تازه‌تری نوشتند.» (آجودانی: ۱۱۷)

تاریخ ایران در شعر عارف در سه حوزه انعکاس می‌یابد:

تاریخ ایران باستان

تاریخ ایران بعد از اسلام

تاریخ معاصر که همان تاریخ مشروطه و همزمان با زندگی عارف است.

پ-۱) تاریخ ایران باستان

گرایش به تاریخ ایران باستان با نگرش‌ها و گرایش‌های متفاوتی، از جمله دگرگونی‌های فکری دوره مشروطه است که بسیاری از شاعران وطن‌دوست بدان روی آوردند که می‌توان برجسته‌ترین انگیزه توجه به این موضوع را احیای هویت ملی، خوش‌بینی افراطی به ایران پیش از اسلام، التیام حس حقارت در برابر بیگانه، انتقاد از اوضاع و احوال عصر و تحریک غرور ملی دانست. در واقع تاریخ ایران باستان «اسناد غیر قابل انکاری در اختیارشان می‌گذاشت تا از ناامنی حاصل از بی‌هویتی در امان باشند» (زارع، ۱۳۱۶: ۱۴۲) و به نوعی این «گذشته طلایی برای آن‌ها یادآور وحدت شیرین تمام حوزه‌های زندگی بشری بود» (اسپنسر، ۱۳۱۱: ۱۷) عارف در مجموع از پنج پادشاه و شخص مهم ایران قبل از اسلام و دوره ساسانی نام می‌برد که به نحوی ساختارهای قدرت با نام آن‌ها عجین شده است. از جمله آن‌ها، می‌توان داریوش هخامنشی (شش بار) که به گونه‌ای دوران شکوه کوروش بزرگ را تداعی می‌کند، ساسان (چهار بار) جد اعلای

ساسانیان، اردشیر ساسانی (چهار بار) بنیانگذار سلسله ساسانیان، شاپور فاتح جنگهای ایران با رومیان و خسرو پرویز را نام برد.

بدان که مملکت داریوش و کشور جم به دست فتنه بیگانگان نخواهد ماند
(عارف قزوینی: ۱۵۶)

الهی آن که به ننگ ابد دچار شود هر آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد
به اردشیر غیور دراز دست بگو که خصم ملک تو را جزو انگلستان کرد
(همان: ۱۲۵)

پ-۱-۱) پیامبران و دین‌های باستانی ایران

پ-۱-۱-۱) زرتشت

زرتشت از پیامبرانی است که احتمالاً در هزاره اول قبل از میلاد یعنی چند قرن پیش از تشکیل و تأسیس حکومت هخامنشیان در مشرق ایران ظهور کرد. در اشعار عارف بیشتر از او به عنوان نمادی برای ایران و ایرانی با عناوینی چون «شرف‌بخش نژاد آریایی» یاد می‌شود و همه جا از او ستایش می‌شود. در واقع از جای جای دیوان عارف نبرد «خیر و شر» را -که از بنیان‌های اعتقادی زرتشت و زرتشتیان است- در وجود انسان‌های دوره او می‌بینیم.

به نام آن‌که در شاننش کتاب است چراغ راه دینش آفتاب است
مهین‌دستور دربار خدایی به خون دل نیم زمین زیست شادم
شرف‌بخش نژاد آریایی که زردشتی بود خون و نژادم
(همان: ۲۲۶)

وابسته‌های دین زردشتی که شاعر با آن‌ها تصویرسازی کرده، عبارتند از:
اوستا:

چو این اوراق پاک از زند دخت است اوستا سا بخواهم جاودانش
(همان: ۲۵۶)

گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک:

به قرن بیست گر در بند آیی همان به، دین به‌دینان گرای
چو دین کردارش و گفتار و پندار نکو شد بهتر از یک دین پندار
(همان: ۲۲۵)

آتشکده آذر برزین:

زآب بی آبرویی، آتش ملیت ما شد چو آتشکده آذر برزین خاموش
(همان: ۲۱۲)

پ-۱-۱-۲) مزدک:

عارف از مزدک و اعتبار او به عنوان جمهوری‌خواه و عادل در دیوان خویش یاد می‌کند و به نوعی در لایه‌های پنهانی شعر خویش خواهان برپایی تفکر مزدکی در جامعه سیاسی زمان خویش است که جمهوریت و عدالت را به همراه دارد:
بماند از پس سی قرن عدل مزدک، لیک به غیر ظلم ز نوشیروان نخواهد ماند
(همان: ۱۵۶)

پ-۲) تاریخ ایران پس از اسلام

تاریخ پس از اسلام در قالب دو گروه دوستان و دشمنان ایران در شعر عارف بروز کرده است. از طرفی با چهره‌ها و پادشاهان مقتدر ایرانی همچون شاه اسماعیل صفوی (دو بار)، شاه عباس (چهار بار) و نادر شاه (دوازده بار) روبرو می‌شویم که در واقع دوران طلایی تاریخ ایران پس از اسلام در عرصه شکست دشمنان و تثبیت ساختارهای سیاسی و جغرافیایی و نظامی است و از طرف دیگر با دشمنانی خون‌ریز و ویران‌گر مانند چنگیز (چهار بار) و تیمور (یک بار) مواجه هستیم که در یورش‌های خود به ایران ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را نابود کرده بودند.

تجدید عهد دوره سلطان حسین گذشت یک مرد نو، چو نادر سردارم آرزوست
(همان: ۱۰۹)

روان شاه اسمعیل عارف شاد باد، من عقیده پاک آن شاهنشاه خلدآشیان دارم
(همان: ۲۰۴)

ببین تو نادر گیتی‌ستان و شاه‌عباس به ندرت است خسی چون قوام ایرانی
(همان: ۲۲۳)

رها کن یادگار دوره ننگین چنگیزی برادرکشتگی با دوره چنگیزیان دارم
(همان: ۲۰۳)

همچنین او از پادشاهان ناتوان در اداره امور مملکت با بار معنایی منفی یاد می‌کند که سرلوحه چنین پادشاهان ناتوانی سلطان حسین صفوی است که در برابر سپاه سازماندهی

نشده‌ی افغان‌ها هیچ مقاومت نشان نمی‌دهد و کشور را به دست ویرانی و غارت آن‌ها می‌سپارد.

کاش نبیند به جهان هیچ عین دوره‌ی دردآور سلطنت حسین
(همان: ۱۲۴)

سلطنت نکبت سلطان حسین دوره‌ی شیون شد و افغان و شین
(همان: ۱۲۹)

پ-۳) تاریخ مشروطه و پس از آن

تاریخ مشروطه و حوادث پرفراز و نشیب آن در شعر عارف حضوری پررنگ دارد و به تعبیری دیوان او منظومه‌ای از شرح اتفاقات و شخصیت‌های آن دوره است. در واقع عارف در اشعار خود آنقدر دربند مشروطه و مشروطه‌خواهی و نقد حوادث و اشخاص آن دوران است که اگر از او با عنوان «شاعر تاریخ‌نگار» یاد کنیم، بیهوده نگفته‌ایم. از ویژگی‌های بارز شعرش حضور شخصیت‌های مهم و تاریخی است که سیمایی تاریخی به شعرش بخشیده است. اشخاصی همچون: محمدعلی شاه، احمدشاه، رضاخان، قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله، مؤتمن‌الملک رئیس مجلس شورای ملی، مشیرالدوله نخست‌وزیر، نظام‌السلطنه مافی رئیس دولت موقت ملی، کنل محمد تقی خان پسیان، لیاخوف روسی و دیگران که هر کدام برگی از دفتر استبداد و تاریخ مشروطه و پس از آن را به خود اختصاص داده‌اند. دیگر این‌که او حتی به افراد درجه دو و سه مملکت پرداخته و آن‌ها را مورد نقد احساسی-اجتماعی و سیاسی خویش قرار داده است. او در شعر «مرد قجر» با اشاره‌ای پوشیده به سلسله قاجار و ناتوانی آن‌ها در اداره کشور، آن‌ها را خاین به ملت و سرزمین ایران می‌داند:

می‌خواستی دگر چه کند؟ کرد یا نکرد مرد قجر به مردم ایران چه‌ها نکرد؟
با قید التزام خیانت به مملکت این پا به سر خطا و خیانت خطا نکرد
بیگانه را به خانه دوصد امتیاز داد در خانه باز در به رخ آشنا نکرد
(همان: ۱۵۱)

نکته‌ای که درباره‌ی عارف و تحلیل‌های تبلور یافته در دیوانش نشان می‌دهد این است که او شناختی عمیق از جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران ندارد و بیشتر به صورت احساسی با این موضوعات برخورد کرده است و این از اندیشه‌ی آرمانی و ملی او ناشی

می‌شود که هر چیزی یا کسی را مستمسک برای ساختن ایرانی ایده‌آل قرار می‌دهد. به تعبیری «نوبه‌نوشدن پی‌درپی و تغییرات لحظه‌ای روزگار سیاسی عهد مشروطه و پس از آن، عارف را دمی سرخوش و دمی دیگر دلزده می‌ساخت. او که فریفته آزادی و مساوات‌طلبی و رهایی افراد ملت از یوغ اشراف قاجار و سرکرده‌های آنان بود، در کانون این بی‌ثباتی‌ها به هر چیزی چنگ می‌زد و دل‌سپردگی نشان می‌داد و از برای آن تصنیف، غزل، مارش و قصیده می‌ساخت تا مگر در خیال خود به مطلوب قلبی خویش که همان «وطن» و «آزادی» بود، برسد. (کویا، ۱۳۹۱: ۲۰۴)

او در غزل‌های جمهوری با کاوه خواندن سردار سپه و ضحاک نامیدن پادشاهی قاجار، امیدوار به اصلاحات اوست تا با تیشه‌زدن بر اساس پادشاهی قاجار که پایه آن بر آب بنا شده بود، عیدی همچون عید پیروزی کاوه و فریدون بر ضحاک به پا کند و آن را بهترین اعیاد بداند. غلامرضا گودرزی در کتاب «تجدد ناتمام روشنفکران ایران» می‌نویسد: «در این دوره روشنفکران خسته از فضای هرج و مرج، و ناکام در دستیابی به اهداف مشروطه، بر اساس سنت ریشه‌دار قهرمان‌خواهی و منجی‌گرایی ساری و جاری در ذهن و مرام ایرانیان، یکسره به دنبال قهرمان و منجی می‌گشتند، که این بار مصداق آن را در سیمای رضا خان یافتند. در این مقطع تاریخی، روشنفکران ایرانی نه تنها به ایدئولوژی تجددگرایی ناسیونالیسم متمرکز مذهب‌زدای رضاشاهی ناهمسازی نکردند، بلکه خود در استقرار و توسعه چنین ایدئولوژی‌ای نقش مهمی ایفا کردند و در حقیقت خود ایدئولوگ‌های چنین جریانی بودند.» (گودرزی، ۱۳۸۶: ۹۷)

به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک گرفت داد دل خلق، کاوه حداد
کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
(همان: ۲۰۰)

و در جایی دیگر با چرخشی در تفکر خویش، با انتقاد از رضا خان و روش حکومت او، دوره او را روزگار ناخوشی و ناامیدی مردم می‌داند:

به چشم تو یک دل امیدوار نشد برو که عهد تو برگردد، این که کار نشد
به روزگار تو یک روزخوش به کس نگرفت خوشت مباد که این روز و روزگار نشد
(همان: ۲۱۴)

آنچه در اشعار عارف بیش از دیگر موضوعات دیده می‌شود، انتقاد است و این انتقادات متوجه سران و رهبران وطن اوست که با لحن و شکلی گزنده، پادشاهان، وزیران و وکیلان مردم را به باد انتقاد می‌گیرد و در این راه از چاشنی تمسخر و استهزا نیز بهره می‌برد:

چه دادخواهی از این دادخواه پوشالی ز جاه کشور جم جایگاه پوشالی
به جای تاج کیانی و تخت جم مانده‌ست حصیر پاره به جا و کلاه پوشالی
پناه ملت مجلس بود، چو گردد چاه پناهگاه، بسوز این پناه پوشالی
(همان: ۱۹۳)

درباره تاریخ‌نگاری عارف باید گفت که او حتی جانبی‌ترین مسایل دوره مشروطه و بعد از آن را که به نحوی به اداره امور مملکت برمی‌گردد، به صورت شعر درآورده‌است. از جمله می‌توان به غزل «یا مرگ یا آزادی» درباره اولتیماتوم روس به ایران در مورد خروج «شوستر» مستشار آمریکایی از ایران اشاره کرد:

نعره یا «مرگ یا آزادی» ملت به جاست

کاین جواب زورگویی‌های روس ژاژخاست

امر و نهی روس آزادی‌کش آخر بهر چیست؟

او مگر آگه نمی‌باشد که ایران زآن ماست

(همان: ۱۲)

ت) اساطیر ایرانی

اساطیر ایران باستان در دنیای شعر و شاعری فارسی از اهمیت والایی برخوردار هستند و در این میان « شعر نیز چون اسطوره، روایت رویای اندیشه‌ای جويا در برابر طبیعت و ماوراءالطبیعة حاکم بر ذهن است. همان گونه که انسان‌های نخستین در پی کشف حقایق هستی بودند و در این رهگذر به اساطیر حیات بخشیدند، شاعر نیز به دنبال رازهای جهان پیرامون خویش و جان دادن به آن در قالب کلمات است تا به اسطوره‌های همیشگی بشر چون آزادی، عدالت و حقیقت لباس واقعیت ببوشاند» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۸) و در پرتو چنین بینشی است که همواره شاعران به فراخور اندیشه و نگاه و موضوع شعری خویش از این سفره گسترده فرهنگی بهره‌ها برده‌اند و می‌برند و با این چنین تاریخی «فرهنگ

آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گستردهٔ مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند» (هینلز، ۱۳۸۷: ۹)

عارف قزوینی از شاعرانی است که با توجه به حساس بودن دورهٔ مشروطه، اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعرش جایگاهی استوار دارند و محملی برای تصویرسازی و بیان دغدغه‌های ذهنی و آرمانی سازگار با روحیهٔ حاکم بر دورهٔ اوست و در واقع او هویت ایران و ایرانیان را معطوف به آن‌ها و شناختشان می‌داند. او در مجموع از نوزده شخصیت اسطوره‌ای در شعرش نام می‌برد که بیشترین سهم از این یادکردها مربوط به پهلوانان ایرانی است. بیشترین بسامد نام اسطوره‌ها را به ترتیب جم بیست و پنج بار، رستم هشت بار، کاوه شش بار و کیخسرو شش بار تشکیل می‌دهند که اگر به پیشینه و سرشت قهرمانی و اساطیری آن‌ها توجه کنیم می‌بینیم که همهٔ این اسطوره‌ها به نحوی با امور مملکت‌داری آن هم در نوع برجسته و ممتاز آن در ارتباطند، از دورهٔ کیومرث گرفته تا روزگار کیخسرو توأم با پهلوانی‌های رستم، همه و همه دنیا و کشوری را ترسیم می‌کنند که نقطهٔ آمال همه ایرانیان بویژه دورهٔ پُر تب و تاب مشروطه است.

همیشه مالک این ملک ملت است که داد

سند به دست فریدون، قباله به دست قباد

مگوی کشور جم، جم چه‌کاره بود، چه کرد؟

مگوی ملک کیان کی گرفت، کی به که داد؟

(عارف قزوینی: ۱۹۹)

شده‌ست خانهٔ کیخسرو آشیانهٔ جغد من خرابه‌نشین دلخوشم وطن دارم

(همان: ۱۸۳)

به مرگ راضیم از وضع نامنظم ایران

زیبا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران

دیار کاوه لگدکوب اجنبی بود آوخ

کجاست «سام» و چه شد «گیو نیو» و رستم ایران؟

(همان: ۱۲۱)

دو مورد از این اسطوره‌ها را دشمنان ایران یعنی، ضحاک و افراسیاب تشکیل می‌دهند که هر کدام از آن‌ها چهار بار در دیوان شعری او یاد شده‌اند:

به سرنگونی ضحاک جهل چیره شود همیشه علم از این پس چو کاوه حداد
خراب کشور ایران زدست مدرسه گشت مگر دوباره ز دارالفنون شود آباد
(همان: ۲۲۱)

عبرت از گذشت‌ها گزافتن بایستی، بس است خورد و خفتن
رستم انتخاب کن که دشمن کینه‌جو افراسیاب است
(همان: ۳۶۰)

ث) دین اسلام

در شعر عارف علی‌رغم دیدگاهی که منتقدان نسبت به موضوع دین و جایگاه آن در ذهن و زبان او مطرح است، آن‌چنان بی‌جلوه و رنگ نیست؛ بلکه در نهان‌خانه ذهنی شعر او می‌توان رگه‌هایی از حساسیت و ارادت به اهل بیت را دید و شناخت که در دیوانش تجلی یافته‌است.

ث-۱) اشارات قرآنی

«ارنی، لن ترانی»:

«ارنی» گویان مشتاق توام، رخ بنما «لن ترانی» نگو عارف پسر عمران نیست
که برگرفته از آیه ۱۴۳ سوره اعراف است: وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ
أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظِرُ إِلَى الْجَبَلِ
«حماله الحطب»:

ای برخلاف علم و ادب همچو بولهب گشتم زدست جهل تو حماله الحطب
که اشاره به آیه ۴ سوره المسد دارد: وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ.
«گوساله زر»:

برند سجده به گوساله زر این ملت که هست چون گله گوسفند قربانی
که یادآور آیه ۸۸ سوره مبارکه طه است: وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا
جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ.

«کن فیکون»:

عارف از بهر همین آمده، پرسد از چیست خبر کن فیکون گشتن تهران نرسید؟
که از سوره بقره آیه ۱۱۷ اقتباس شده است: *بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ.*

«جهاد کشتن نفس است»:

جهاد کشتن نفس است نی چپاول مال در این مجاهده، عارف مرا چه رسوا کرد
که اشاره به آیه ۵۴ سوره بقره دارد: *وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.*

ث-۲) مرثیه بر اهل بیت پیامبر^(ص)

از دیگر نشانه‌های اسلامی و شیعی در دیوان او مرثیه‌هایی است که به صورت سلام بر
اهل بیت در آغاز دیوان آمده است:

سلام اول ما بر رسول خالق اکبر

دوم به ساقی کوثر، سوم شفیعۀ محشر

سلام چارم و پنجم به مجتبی و شه دین

یکی شهید به زهر و دگر ز نیزه و خنجر

ششم سلام بر آن کس که بود عابد و ساجد

به عابدی که شد آخر، اسیر فرقه کافر

سلام هفتم ما هست بر محمد باقر

که جمله‌اند به نزدش مثال بنده و چاکر

سلام هشتم ما، بر ششم امام طریقت

که فاضل است و وثیق و شفیق، حضرت جعفر

نهم به موسی کاظم، دهم به شاه خراسان

که دین ختم رسل را نموده‌اند منور

سلام یازدهم بر امام عالم و آدم
محمد تقی آن اعلم یگانه هنرور

سلام می‌کنم از جان و دل علی نقی را
که اوست بر همه مولا و اوست بر همه سرور

سلام سیزدهم بر وجود باذل عادل
امام یازدهم، عسکری شیر دلاور

سلام چهاردهم بر امام قائم بالحق
که گشته غایب و پنهان به امر حضرت داور
(همان: ۴۵ و ۴۶)

و مرثیه دیگری که بر امام حسین^(ع) سروده شده است که به طرزی تعزیه‌گونه
واقعه کربلا را در روایتی نقل شده از پیامبر به تصویر می‌کشد:

گفت پیغمبر به فرزندش حسین	کای عزیز خاطر، ای نور عین
از جفای بی حساب دشمنان	بر تو می‌گرید زمین و آسمان
در ره حق، رنج‌ها بینی فزون	دست و پا خواهی زدن در خاک و خون
دست «عباست» ز تن گردد جدا	وه که افتد لرزه بر عرش خدا
من نمی‌گویم ز حال «اکبرت»	یا ز تیر و از گلوی «اصغرت»
شرح ندهم بهر تو این ماجرا	تا مبادا منقلب گردد خدا
«قاسمت»، آن تازه داماد رشید	زیر سم اسب‌ها گردد شهید
از جفای بی حد «شمر» لعین	می‌شود ماتمکده روی زمین
«زینب» گردد اسیر اشقیبا	وای از این جور و جفای ناروا
کودکانت جملگی باباکنان	زین مصیبت بر سر و سینه زنان
عارفا این داستان پر شرر	«این زمان بگذار تا وقت دگر»

(همان: ۴۶ و ۴۷)

ج) برخی عناصر فرهنگ ایرانی

ج-۱) شاعران

یکی از نمودهای فرهنگی در دیوان‌های شاعران، حضور چهره‌های ادبی و شعری گذشته و اقتباس از اندیشه، زبان و لحن شاعران برجسته‌ای بود که از دیرباز ذوق مردم ایران را به خود مشغول کرده بودند. این موضوع در شعر عارف هم، در یادکرد نام شاعران و هم در تأثیرپذیری از شعر و اندیشه آن‌ها بسیار چشمگیر است. او برای پروراندن افکار و سر و سامان دادن به رسوبات ذهنی خویش که در گذر زمان و هم‌چنین در پی شکست مشروطیت متراکم شده بود، به سیر و سیاحت در دنیای شعری گذشتگان و شاعران چند دهه پیش از خود پرداخت و از دل متون شعری برجامانده از آنان هر آنچه را که مناسب با قریحه شاعری خویش و سازگار با روح زمانه می‌دید، برمی‌گزید. این نکته در شعر عارف تا به آن حد پُررنگ می‌نماید که به قول رضازاده شفق: «از اغلب اشعار عارف صدای حافظ و سعدی می‌آید.» (عارف قزوینی، ۱۳۸۸: ۲۰۵) شعر عارف نیز به نوعی تکامل یافته از اندیشه‌ها و اشعار متقدمان است به گونه‌ای که صداهای مختلفی از گذشتگان شعر و ادب فارسی از رودکی و شعر خراسانی گرفته تا شعر عصر قاجار در آن دیده و شناخته می‌شود. به بیانی دیگر شعر او را می‌توان محل تلاقی پژواک‌های گوناگون شعر و ادب ایران دانست. اگرچه این صداها بیشتر به صورت تضمین یا اقتباس و پیروی از سبک و سیاق ادبی خود را نشان می‌دهد، ولی در پشت این رویکردهای ادبی نوعی بازپروری اندیشه و تفکر جریان دارد. او در مجموع از چهارده شاعر، نویسنده و عارف از جمله: رودکی، فردوسی، خیام، ظهیر فاریابی، مسعود سعد، عین‌القضات، باباطاهر همدانی، سعدی، عراقی، حافظ، عبید زاکانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، بدیع‌الزمان همدانی و قآنی در اشعار خویش یاد می‌کند به طوری که جای‌جای ردپای تفکر و تضمین و تأثیر به‌ویژه از شعر این شاعران در دیوان عارف محسوس است. در این جا برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر همه خودداری می‌شود و تنها به چند نمونه بسنده می‌شود:

به شهنامه فردوسی این‌سان سرود که بر روح پاکش هزاران درود
«نگر تا چه گفته‌ست مرد خرد هر آن کس که بد کرد کیفر برد»

(همان: ۸۱)

چه خوش گفت سعدی خدای سخن به تحریف آن گفته بشنو ز من
فتد تیغ اگر دست زنگی مست از آن به قلم در کف خودپرست
(همان: ۲۳۳)

اگرچه حافظ بخشید از غلط‌بخشی به خال ترک سمرقند را ز عصری دیر
عجب مدار که من هم به یک کرشمه چشم ز بعد صلح اگر سهم ما شود کشمیر
(همان: ۱۰۲)

ج-۲) معماری ایرانی

معماری یکی از جلوه‌های تجسمی فرهنگ و تمدن است که از خلاقیت، نبوغ و پُختگی سازندگان و طراحان پرورش یافته در دامن این فرهنگ با پیشینه خبر دارد. یکی از شهرهایی که می‌توان نشانه‌ها و سازه‌های معماری ایران پس از اسلام را در آن مشاهده کرد، اصفهان است. عارف در شعر «اصفهان در عهد صفویه» به مجموعه‌ای از بناهای تاریخی آن دوران می‌پردازد که موجب ماندگاری نام صفویان در تاریخ معماری ایران شده است:

ج-۲-۱) پل خواجه

چشمه خور راه ز هر جو گرفت تا که نشان از «پل خواجه» گرفت
(همان: ۱۲۳)

ج-۲-۲) عالی‌قاپو

درب «عالی‌قاپو» میدان شاه شد ز شه احداث، برای سپاه
(همان: ۱۲۳)

ج-۲-۳) نمکدان

ساخت «نمکدان» که پس از وی مگر بلکه نمک گیرد چشم قجبر
(همان: ۱۲۳)

ج-۲-۴) آینه‌خانه

کرد به پا «آینه‌خانه» کز آن دیده شود صنعت صنعت‌گران
(همان: ۱۲۳)

ج-۲-۵) هفت‌دست

چرخ نهم خاک‌نشین گشت و پست در بر کرباس در «هفت‌دست»
(همان: ۱۲۳)

ج-۲-۶) پل‌های زاینده‌رود

چند پل اندر ره «زاینده‌رود» ساخت پس از وی عوض آب رود
(همان: ۱۲۴)

ج-۳) موسیقی

یکی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در شعر عارف با توجه به شناخت عمیق و مهارت او در ساخت و پرداخت آن، انعکاس وسیع موسیقی ایرانی در آن است. سازها و دستگاه‌های ایرانی بستر بسیاری از تصاویر و گفتارهای احساسی و اجتماعی شعری اوست. این بخش را به دو قسمت: سازهای ایرانی و دستگاه‌های ایرانی تقسیم می‌کنیم.

ج-۳-۱) سازها

شاعر در برشمردن سازهای ایرانی بیشتر به سازهایی نظر دارد که ریشه در فرهنگ ملی و قومی ایران دارد و امروزه به عنوان شناسنامه هویتی موسیقی ایرانی شناخته می‌شوند.

ج-۳-۱-۱) تار:

ساز از نو بازکن ساز یک نوای تـازـه بنـواز
چون درآمد شور شهنـاز تـار را کن کوک ماهور
(همان: ۳۶۶)

تار یکی از سازهای زهی از خانواده رباب است که مشخصه آن غشای پوستی است که حکم صفحه را دارد و دارای شش سیم است که با زخمه نوازند.

ج-۳-۱-۲) کمانچه:

کمانچه مانده و سنتور و تار تا زود است به حکم شرع پر هر سه باز کنید
(عارف قزوینی، ۱۳۹۰: ۳۳۳)

این ساز آرشه‌ایی، مانند سه‌تار، یکی از قدیمی‌ترین سازهای ایرانی است که مثل ویولون کاسه‌ای گرد دارد. ظهور کمانچه به دورانی بعد از سنتور و سه‌تار می‌رسد ولی اصلیت آن مشخص نیست (میلر، ۱۳۸۴: ۳۳۲) در واقع سازی همشکل با آن در بسیاری از کشورهای مسلمان است و بعضی از سازهای زهی در خاور دور با آن خویشی دارند. (دورینگ، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

ج-۳-۱-۳) سنتور

یکی از قدیمی‌ترین و کامل‌ترین سازهای ایرانی و دوزنقه‌ای شکل که با مضراب نواخته می‌شود. این ساز درخاور میانه و افغانستان استفاده می‌شود ولی گستره جغرافیایی آن به همین جا محدود نمی‌گردد. سنتور توسط مبلغان مسیحی به چین برده شد و امروزه در چین و هند و کره شناخته شده‌است.

ج-۴) مثل‌ها

منظور از مثل، هر سخن جزیی و عام و موجز است. این اصطلاح معمولاً با اصطلاح حکمت به صورت جمع «امثال و حکم» می‌آید و منظور از حکمت هر سخن کلی و عام و موجز است. در این تعریف جزیی یعنی استقرایی، کلی یعنی قیاسی و عام یعنی محتمل‌التجربه برای همگان است. مثل‌ها از اجزای جدا نشدنی فرهنگ و تمدن ملت‌هاست و نشانه‌ای از طرز تفکر و منش و بازتابی از برخورد آن‌ها با زندگی است. اشعار عارف با توجه به روحیه عامیانه او دارای مثل‌های فراوانی است که شاعر به مناسبت‌های مختلف و فراوان به‌خصوص در مورد نقد اشخاص با تکیه بر ایجاز و روشنی نهفته در مثل آورده‌است. مانند:

جمع کتیری دوان به سفارت	دولا دولا، شترسوار علی‌جان
(عارف قزوینی، ۱۳۹۰: ۱۷۲)	
چرا عاریت جامه‌ات در بر است	خرار جل اطلس پیوشد خر است
	(همان)
خطت گشود در باغ سبز بر دل، دل	شکفته گشت، به یک گل ولی بهار نشد
	(همان: ۲۱۴)

شکیبایی ز عشق از عقل دور است	کجا از گرگ می‌آید شبانی؟ (همان: ۶۵)
نام تو گشته ورد زبانه، ولی چه سود	شیرین دهن به گفتن حلوا نمی‌شود (همان: ۹۵)
دهان پاک برد نام شاه اسماعیل	که نیست طعمه هر مرغ لاشخور انجیر (همان: ۱۰۴)
سگ چوپان شده با گرگ چو لیلی مجنون	پاسبان گله امروز شبانی‌ست جبون (همان: ۳۱۵)
نکته این‌که در شعر عارف علاوه بر مثل‌ها، موارد زیادی از کاربرد کنایات عامیانه که حکم ضرب‌المثل را پیدا کرده‌اند، دیده می‌شود:	
آن که هر جا نخود هر آش است	شخص دیوان بیگی کلاش است (همان: ۲۱۵)
عقلم بگفت پا زگلیمت بیرون میار	عشقم بگفت دست در آغوش یار کن (همان: ۴۹)
بگو به خصم بداندیش، این گو این میدان	نتی حریف به بازی‌گران با سر خویش (همان: ۱۴۷)
تو که از مخ علیل و معیوبی	آب درهاون از چه می‌کوبی (همان: ۱۵۳)
لذت وصل تو ناپرده، فراق آمد پیش	سود ناپرده، ز سرمایه ضرر خواهم کرد (همان: ۵۵)
مزن بر رسیده دمل نیشتر	مدر پرده خویش زین بیشتر (همان: ۲۳۵)

نتیجه

ایران چه به صورت ایران محصور در مرزهای سیاسی و جغرافیایی و چه ایران با تمام ارزش‌ها و تاریخ و پیروزی‌ها و شکست‌ها، دغدغه اصلی شعر مشروطیت و به‌ویژه عارف قزوینی، شاعر ملی ایران است. در شعر او فرهنگ و تمدن ایران با تمام جنبه‌هایش حضوری پررنگ دارند. او در تمام سروده‌هایش به نحوی درگیر این دغدغه است؛ چه آن‌جا که کلامش با احساس شادی و شور همراه است و چه آن‌جا که با لحنی تند و گزنده همراه است، این حس را می‌بینیم که در بطن خود انتقاد از سران مملکت و کارکردهای

سیاسی و اجتماعی آنان را دارد. و به طور کلی این برداشت حاصل می‌شود که او در پشت همهٔ این انتقادات به دنبال یافتن ایرانی بر اساس الگوهای فرهنگی وطنی بود که ریشه در دل تاریخ ایران داشت. از طرف دیگر می‌توان تلاش او را در این جهت، احیا و حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی، هشداری به بیگانگان، دست‌نشانندگان و فراموش‌کنندگان گذشتهٔ ایران که حریم ایران را میدان تاخت و تاز خود کرده‌بودند، قلمداد کرد. آنچه از این نوشته برمی‌آید این است که عارف در گزینش چنین مؤلفه‌هایی اهدافی داشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- ۱- شناساندن بن‌مایه‌های ملی، مدنی و دینی ایران در گذر تاریخ
- ۲- نشان‌دادن پای‌بندی به فرهنگ غنی گذشته
- ۳- تلاش در جهت حفظ هویت تاریخی
- ۴- نشان دادن عظمت و مهم جلوه دادن استقلال سیاسی کشور

منابع

- قرآن کریم
۱. آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۹۳). یا مرگ یا تجدد، تهران: نشر اختران، چاپ پنجم.
 ۲. آشوری، داریوش. (۱۳۷۸). دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم.
 ۳. اسپنسر، هربرت. (۱۳۸۱). جامعه سنتی و جامعه مدرن، ترجمه و مقدمه منصور انصاری، تهران: نقش جهان
 ۴. ثلاثی، محسن. (۱۳۸۰). جهان ایرانی و ایران جهانی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم
 ۵. رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران: نشر گستره.
 ۶. زارع، غلام‌علی و ناصر نیکویخت. (۱۳۸۶). «انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه»، پژوهش‌های ادبی، شماره پانزده.
 ۷. شمس‌لنگرودی، محمد. (۱۳۷۹). تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران: مرکز
 ۸. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن، چاپ دوم (ویرایش دوم).
 ۹. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). با چراغ و آینه، تهران: سخن.
 ۱۰. عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). مجموعه اشعار، محمدعلی سیانلو و مهدی اخوت، تهران: نگاه، چاپ سوم.
 ۱۱. کویا، فاطمه و صفا تسلیمی. (۱۳۹۱). «شعر مشروطه و هزینه‌های آزادی‌خواهی»، مجله تاریخ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، شماره هفتاد، بهار و تابستان، صص ۲۰۸ - ۱۸۸.
 ۱۲. گودرزی، غلام‌رضا. (۱۳۸۶). تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: اختران.